

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

منبع: سایت آینده را بساز  
برگردان: آمادور نویدی  
۰۴ می ۲۰۲۳

## چرا دیگر اتحاد جماهیر شوروی وجود ندارد؟

قسمت ۵: پرسترویکا و گلاسنوست- (۲)



گام بعدی مهم در رفرم‌های اقتصادی گوربچف در سال ۱۹۸۸ قانون کنوپراتیوها (تعاونی‌ها) بود که به مردم اجازه می‌داد بیزنس خودشان را براه بیندازند. اقتصاددان بریتانیایی، فیلیپ هانسون این‌را به عنوان: «رادیکال‌ترین اقدامات اقتصادی گوربچف تا آن‌زمان» توصیف می‌کند... اعضای یک کنوپراتیو می‌توانست چند نفر یا عده زیادی باشند، و آن‌ها می‌توانستند افرادی را استخدام کنند که عضو نباشند. بنابراین، یک کنوپراتیو قادر بود یک شرکت سرمایه‌داری باشد، که از لحاظ مارکسیستی اعضایش می‌توانستند نیروی کار غیر عضوها را استئمار کنند» (۱۸) به عبارتی دقیق‌تر، این کنوپراتیوها اجازه نداشتند نیروی کار دیگران استخدام یا بکار گیرند، اما در واقع این مقررات تقریباً بطور انحصاری نقض می‌شد.

در ابتدای کار اغلب کنوپراتیوها شامل کافه‌ها، رستوران‌ها، آرایشگاه‌ها و شرکت‌های ساختمانی کوچک بودند - دقیقاً نوعی از بیزنس که تمایل دارد کاملاً بطور مؤثر در مقیاس کوچک کار کند. به هر حال، جنبش کنوپراتیو به سرعت تحت سلطه «چند بانک و مؤسسان شرکت‌های سرمایه‌گذاری قرار گرفتند که سرمایه‌ها را محتاطانه جابه‌جا می‌کردند و زمانی که بازارهای ارز خارجی و وام دولتی توسعه یافت، بانک‌های کنوپراتیو قادر شدند سودهای زیادی از بازی در بازارهای مالی ظریف به دست آورند» (۱۹) بسیاری از گانگسترها - سرمایه دارهای فوق‌العاده ثروت‌مند روسی در دهه ۱۹۹۰، کارشان را ابتداء در بانک‌های «کنوپراتیو» و در اواخر دهه ۱۹۸۰ شروع کرده بودند.

علاوه بر هموار کردن مسیر برای طبقه سرمایه‌دار مالی جدید، کنوپراتیوها همچنین زمینه را برای اقتصاد زیرزمینی غیرمولد پُرسود آماده کردند: «کنوپراتیوها کالا‌های مصرفی و خدماتی را فراهم کردند که می‌بایست بر راحتی با عمل‌کرد

قابل مشاهده باشند، بزودی از سوی باندهای جنایت‌کار با مشکلات روبه‌رو شدند. حق سکوت حفاظتی توسعه یافت، و پلیس قادر نبود یا نمی‌خواست آن‌ها را متوقف کند.» (۲۰)

اُفت قیمت نفت به وضعیت در حال افزایش وخامت کمک نکرد. عربستان سعودی در سال ۱۹۸۶ تولید نفتش را با دو میلیون بشکه در روز افزایش داد، که این امر به سرعت منجر به کاهش قیمت نفت در بازار جهانی شد. این امر تأثیر جدی بر اقتصاد شوروی داشت که از دهه ۱۹۷۰، روی افزایش قیمت نفت جهت پوشش نقاط ضعف جاهای دیگر حساب می‌کرد. تا وقتی که قیمت نفت بالا بود، ارز سخت (دالر) کافی جهت واردات کالاها و پرداخت بدهی‌ها موجود بود. (نتیجه فرعی این بود که رهبری شوروی قادر بود رفرم‌های اقتصادی را به عقب بیندازد، خلاف رهبری چین که در اواخر دهه ۱۹۷۰ انتخاب بسیار کمی داشت تا اقتصادش را ترمیم کند).  
آلین لینچ می‌نویسد:

«در نتیجه، گوربچف مجبور بود برنامه متزلزل رفرم‌های ساختاری را براساس منابع بشدت کاهش یافته انجام دهد؛ زیرا که اقتصاد شوروی مقاومتش در برابر شوک را از دست داده بود.» (۲۱)

یکی دیگر از نقایص مشهود بسته رفرم‌های اقتصادی گوربچف این بود که فاقد زیرساخت سازمانی بود. ممکن بود مؤسسات مناسب قادر باشند رهنمود ارائه دهند و آزادی جدید شرکت‌های سرمایه‌گذاری را محدود سازند تا بدین‌صورت سرمایه‌گذاری را کاهش دهد و از اختلاط نامتعال تولید و تورم سرکوب شده اجتناب نماید. با این حال، درست وقتی که بیش‌ترین نظارت سازمانی مورد نیاز بود، گوربچف و هم‌مسئولانش مشغول مشروعیت‌زدائی از حزب کمونیست و خالی‌کردن وزارتخانه‌های اقتصادی و ارگان‌های برنامه‌ریزی بودند. همان‌گونه ولادیسلاو زوبوک اشاره می‌کند:

«به جای اتکاء بر عمل‌گراترین عناصر حزب و مقامات دولتی در بازسازی ساختار کشور، گوربچف تلاش کرد که نیروهای سیاسی و جنبش‌های جدیدی بسازد، در حالی که بتدریج از قدرت حزب و ساختارهای متمرکز دولت کم کند.» (۲۲)

عواقب هرج و مرج بود. «بحران بزرگ اقتصادی، مالی و دولتی فقط بین سال‌های ۱۹۸۶ و ۱۹۸۸ شروع شد، و به علت انتخاب‌ها و سیاست‌های گوربچف همچنان بدتر رشد می‌کردند.» (۲۳)

به جای احتیاط، و آزمایشات سنجیده که در یک زمینه سیاسی با ثبات انجام شده باشد، گوربچف قطار سریع برچیدن سیستم موجود را به راه انداخت، در حالی که هم‌زمان یک اغتشاش سیاسی را ایجاد نمود. دوباره، مقایسه این امر با چین بجا می‌باشد:

«[در چین] در واقع هیچ‌گونه خصوصی سازی وجود نداشت - شرکت‌های سرمایه‌گذاری دولتی تحت مالکیت و کنترل دولت قرار داشتند. هیچ‌گونه آزادسازی ناگهانی قیمت‌ها وجود نداشت - شرکت‌های سرمایه‌گذاری دولت طبق معمول به فروش کنترل شده می پرداختند. برنامه‌ریزی مرکزی برای بخش دولتی اقتصاد ابقا شد. به جای کاهش هزینه‌های دولتی، جهت بهبود زیرساخت‌های اساسی حمل و نقل، ارتباطات، و انرژی چین در سطوح گوناگون دولت سرمایه‌گذاری کردند. به جای سیاست پولی سفت و سخت، جهت توسعه و مدرنیزاسیون، اعتبار فراوانی ارائه شد. دولت به مدت چندین دهه به دنبال توسعه تدریجی یک اقتصاد بازار بوده است، و فعلاً این پروسه را هدایت کرده است.» (۲۴)

گنادی زیوگانف، رهبر فعلی حزب کمونیست فدراسیون روسیه، در برآورد خود از بسته رفرم‌های اقتصادی پرسترویکا بشدت کوبنده انتقاد می‌کند:

«همان‌گونه که ما از تجارب تاریخی، عقل سلیم، و تجزیه و تحلیل‌های علمی مطلع هستیم، هیچ رفرمی بدون یک برنامه‌بخوبی توسعه یافته و اهدافی که دقیقاً تعریف شده اند، باموقبیت انجام نمی‌شود؛ تیمی از پیشوایان نیرومند و بسیار روشن‌فکر؛ و سیستمی قوی و مؤثر جهت کنترل پدیده‌های سیاسی؛ شیوه‌های کاملاً توسعه یافته که به دقت نهادینه کردن رفرم‌ها را مورد بررسی قرار دهد؛ بسیج رسانه‌های جمعی جهت توضیح معنا، اهداف، و عواقب رفرم‌ها برای دولت به عنوان یک گُل و اشخاص به طور خاص به منظور مشارکت هرچه بیشتر جمعیت در پروسه رفرم‌ها؛ و حراست و توسعه ساختارها، روابط، عمل‌کردها، شیوه‌ها، و روش زندگی لازمست که مورد حمایت مردم قرار گرفته باشد. پروسه رفرم در چین (جمهوری خلق چین- پی آر سی) در امتداد خطوط تقریباً مشابهی رشد کرد، اما هیچ‌چیزی همانند این به وسیله میخائیل گوربچف و تیمش انجام نگرفت. کلکتیوهای کارگری (گروه‌های کارگری)، سازمان‌های حزبی، رهبران اقتصادی، و بسیاری از روشن‌فکران از شرکت در بازسازی جامعه محروم شده بودند. حق تعریف جهت‌گیری‌ها و تفسیر معنای پروسه‌های سازماندهی مجدد مختص به گروه کوچکی از رهبران بلندپایه بود، کسانی‌که حاضر به جواب سطحی بودند و قادر به سازمان‌دهی و هدایت صحیح رفرم‌ها نبودند... آن‌ها به جای کار سخت و سختی که بشدت مورد نیاز بود، نمایی از خودسری، عوام‌فریبی، و دیلیتانتیسم (کار تقنی و غیر حرفه‌ای) سیاسی را به راه انداختند، که بتدریج کشور را غرق در باتلاق کرد و فلج نمود.» (۲۵)

اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی در سال ۱۹۹۰ برای نخستین بار وارد بحران یا رکود اقتصادی شد، و تا سال ۱۹۹۱، اقتصادش به سرعت در حال سقوط آزاد بود.

### گلاس‌نوست: پایان میهمانی

«آن‌چیزی که در کشورمان رخ داد، عمدتاً نتیجه تضعیف و سرانجام حذف نقش رهبری حزب کمونیست در جامعه، طرد حزب از سیاست‌گذاری‌های عمده، گرگشائی ایدئولوژیک و سازمانی آن، ایجاد جناح‌ها در آن، نفوذ تجزیه‌طلبان حرفه‌ای ناسیونالیست در رهبری حزب و دولت و همچنین در ساختارهای حزبی و قدرت جمهوری‌ها، تبدیل کیش سیاسی گروه به رهبری گوربچف و تغییر مواضعشان جهت حذف حزب کمونیست و دولت شوروی.» (۲۶)

### معنای ظاهری گلاس‌نوست

گوربچف و مشاورانش در سال ۱۹۸۶، مفهوم گلاس‌نوست («گشایش») را ارائه دادند که شامل سیاست‌های شفاف‌تر دولت، بحث‌های سیاسی گسترده‌تر و افزایش شرکت توده‌ئی باشد. تا بدین‌گونه با فساد و بی‌کفایتی مبارزه شود و اطلاعات بیش‌تری در دسترس عموم باشد. این امر نخست، نسبتاً بی‌خطر به نظر می‌رسید. کدام انسان منطقی مخالف تعمیق دموکراسی سوسیالیستی است؟ به هر حال، طولی نکشید که این امر منجر به فریاد مبارزه و حملات همه جانبه به مشروعیت حزب کمونیست اتحاد شوروی و به اساس هویت شوروی تبدیل شد. خلاصه این امر به سلاح قدرت‌مندی در دستان نیروهای اجتماعی ضدسوسیالیسم تبدیل گشت.

ارزش دارد اشاره شود که گوربچف هرگز اطلاعات بیش‌تری از جزئیات «دمکراتیزاسیون» ارائه نداد تا مردم بروشنی در جریان امور قرار گیرند. با نگاهی به گذشته، آشکار می‌شود که استفاده وی از این اصطلاح بازتاب امتیازی ایدئولوژیک به سرمایه‌داری غربی بود؛ چیزی که وی به این باور رسیده بود که اتحاد شوروی باید دنباله‌رو قواعد سیاسی تعریف شده در اروپای غربی و امریکا باشد. چنین تفکری منکر بسیاری از عواملی بود که هر مارکسیستی می‌بایست بخوبی درک کند:

۱) «آزادی بیان» در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری ضرورتاً نمونه‌ای از کیک جالبی است که در زیر آن قالب تلخ سرکوب پلوتوکراتیک (توان‌گران) پنهان است. طبقه حاکم از طریق انحصار رسانه‌های جمعی، تقریباً به طور جامع بر همه عرصه‌های عقاید مسلط است. سطحی از بحث و انتقاد وجود دارد، اما فقط در چند سیاست فردی و نه در ویژگی‌های سیستمیک سرمایه‌داری.

به قول گفته معروف چامسکی:

«شیوه هوش‌مندانه جهت‌پاسیف (منفعل کردن) و مطیع نگه‌داشتن مردم اینست که طیف عقاید قابل قبول را بشدت محدود نمود، اما به بحث‌های بسیار زنده درون آن طیف اجازه داد.» (۲۷)

۲) به علت ارتباط بین ثروت و قدرت در غرب، آزادی‌های سیاسی موجود بسیار محدودست. شهروندان عادی حق رأی دارند، اما انتخابشان تقریباً همیشه محدود به دو یا سه حزب حامی سرمایه‌داری، حامی امپریالیسم است، که بین آن‌ها تفاوت حقیقی چندانی نیست (بسیار کم‌پاب است که گزینه معنادار متفاوتی با سیاست‌های جریان اصلی یافت شود، و زمانی که این امر رخ می‌دهد طبقه حاکم را به حمله عصبی پریشانی می‌فرستد، همان‌گونه که با ظهور چپ‌کاری تحت رهبری جرمی کوربین مشاهده شد). قدرت واقعی در انحصار ثروت‌مندان است، و زیر سؤال بردنش می‌تواند بشدت خطرناک باشد، همان‌گونه که برخورد با جمهوری‌خواهان ایرلندی که مدتی در مستعمره بریتانیا در شمال ایرلند خدمت کرده‌اند، اثبات کرده است، یا بسیاری از زندانیان سیاسی سیاه‌پوست، پورتوریکوئی و مردمان بومی میلیتانت در امریکا که به دلیل مبارزاتشان برای برابری و حقوق بشر دهه‌ها را پشت میله‌های زندان سپری کرده‌اند.

۳) در زمینه مبارزه طبقاتی مداومی که طبقه کارگر یک کشور سوسیالیستی علیه دشمنان داخلی اش (کسانی که می‌خواهند فنودالیسم یا کاپیتالیسم را برگردانند) و علیه دشمنان خارجی اش (کشورهای سرمایه‌داری عمده که بناگزیب جهت بی‌ثبات کردن یک کشور سوسیالیستی تلاش می‌کنند) درگیر است، سطحی از سرکوب سیاسی ضرورتی ناخوش آیند است؛ به این موضوع در مقاله درباره زوال ایدئولوژیک (۲۸) در ارتباط با محکومیت ستالین به وسیله خروشچف توضیح داده شده است. نمی‌توان به خاطر خواسته‌های عده قلیلی- که می‌خواهند فوق‌العاده ثروت‌مند شوند- اجازه داد که نیازهای بسیاری از افراد جهت لذت بردن از یک زندگی شرافتمندانه، صلح آمیز و رضایت‌بخش سازش کرد.

سیستم سیاسی شوروی بدون شک پُر از مشکلات بود: انزوا و نارضایتی افراد جوان، تصمیم‌گیری بشدت متمرکز، فساد، خودسری پولیس و مقامات، سطح ناکافی حضور مردم در شوراها و بیش‌تر. اما این‌ها مشکلاتی نبودند که با تقلید از شیوه بورژوا-دمکراتیک غربی که هیچ پایه و اساس فرهنگی و اجتماعی در اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی نداشت، بتوان آن‌ها را حل نمود. در عوض، رفرم‌های سیاسی می‌بایست سیستم موجود را در مسیر خطوطی بسازد و بهبود بخشد که یوری آندروپوف تجسم کرده بود.

اتحاد شوروی علی‌رغم داشتن مشکلات و تضادها، یک دمکراسی سوسیالیستی قابل دوام بنا کرده بود که، از لحاظ توانمند کردن مردم عادی، برای نمونه از دمکراسی سرمایه‌داری امریکا یا بریتانیا به طور قابل ملاحظه‌ای فراگیرتر و مهم‌تر بود. برای نمونه، آل شیمانسکی (در سال ۱۹۷۹) شیوه‌ای را توصیف نمود که رسانه‌های جمعی جهت تبادل عقاید و اطلاعات سیاسی به کار می‌بردند:

«در اتحاد شوروی، خلاف کشورهای سرمایه‌داری غربی، انجمن‌های اصلی جروب‌بحث عمومی، نقدگری، و شکل‌گیری افکار عمومی، رسانه‌های جمعی، همراه با مجلات و کنفرانس‌های تخصصی هستند. رسانه‌ها کانون اصلی دیدگاه‌های اپوزسیون هستند. رسانه‌ها مرکز اصلی دیدگاه‌های مخالف هستند و پرآوا و ایزوستیا از محدوده منتقدان اجتماعی از هفته‌نامه‌های محلی آزادترند. مطبوعات شوروی پُر است از بحث‌های عمومی درباره طیف بسیار وسیعی از

موضوعات: سیاست ادبی، رفرم‌های اقتصادی و قانونی، ستراتیژی نظامی، رابطه بین حزب و ارتش، طرح‌ریزی شهری، جنایت، آلودگی محیط زیست، مشکلات مزارع، نقش مطبوعات، هنر، نقش زنان در اقتصاد، دسترسی به آموزش عالی، مدیریت اقتصادی نامناسب، بوروکرات‌های فاقد مهارت و غیره.» (۲۹)

شیمانسکی «چند مورد اساسی جامعه شوروی» را مثال می‌زند که در مطبوعات مورد بحث قرار نمی‌گرفتند: سوسیالیسم به عنوان یک سیستم، کمونیسم به عنوان یک هدف، و نقش رهبری حزب کمونیست. «به نظر می‌رسید که این موضوعات یکبار و برای همیشه حل شده بودند و بحث عمومی در باره آن‌ها از نظر رژیم برای حاکمیت مردمی به طور بالقوه مشکل‌سازست.»

این امر بر فرمول مشهور فیدل کاسترو استوارست:

«همه چیز برای انقلاب، و هیچ چیز علیه آن» (۳۰) این مفروضات بنیادی با مفروضات بنیادی سرمایه‌داری قابل مقایسه اند: برتری مالکیت خصوصی؛ سود به عنوان موتور اصلی فعالیت اقتصادی؛ استثمار نیروی کار به عنوان منبع سود.

### معنای واقعی گلاسنوست

گوربچف جهت رفرم‌های اقتصادی اش در حزب کمونیست اتحاد شوروی از حمایت گسترده‌ای برخوردار نبود. این امر بخشی به علت فرهنگ احتیاط و محافظه‌کاری بود، اما مهم‌تر از همه به این علت بود که تدابیر گوربچف نه قانع‌کننده بودند و نه بخوبی درباره آن‌ها فکر شده بود. این امر به چشم بسیاری از پیش‌کسوتان حزب ریسک بسیار بزرگی بود، به ویژه باتوجه به عدم وجود یک طرح قابل قبول جهت رفرم تدریجی که به دقت با آزمون و خطا و با مکانیسم عقب‌گرد واضح مدیریت شده باشد.

اشتیاق نخستین سال‌های ۱۹۸۵-۱۹۸۶، طی دو سال، جایش را به این احساس نگرانی داد که رفرم‌ها هیچ‌کدام از مشکلات را حل نمی‌کند، بلکه در واقع به افزایش وضعیت وخیم اقتصادی کمک می‌کند. گوربچف به جای واکنش در این باره که آیا رویکرد دیگری مورد نیازست یا نه، در عوض تقصیر را به گردن حزب انداخت، که وی ادعا می‌کرد مخالف رفرم‌هایش بوده و خواهان شکست آن‌ها بود.

سام مارسی در ماه مه ۱۹۸۸ مشاهده نمود:

«پرسترویکا در این سه سال موفقیت قابل‌توجهی نداشته است. خود گوربچف ادعا نکرد که داشته است. واقعیت اینست که، وی همواره درباره عدم پیش‌رفت آن حرف زده است، اما تقصیر را به گردن مقاومت درون حزب، به ویژه در رده‌های پائین و مناطق دور از مرکز کشور می‌اندازد.» (۳۱)

کیران و کنی مشاهده مشابهی دارند:

«از همان روزهای نخست، گوربچف حزب کمونیست اتحاد شوروی را به عنوان مانع اصلی، و دستگاه حزب را به عنوان دشمن اصلی خود می‌دید، نه به عنوان ابزاری جهت پیش‌برد مبارزه برای رفرم‌ها. وی می‌بایستی با تدبیر و زیرکی بر حزب غلبه می‌کرد، نه این‌که در درون آن کش‌مکش ایجاد کند. وی همواره از بالای سر حزب به روشن‌فکران و عموم متوسل می‌شد. خاطراتش همه جا، دارای چنین دیدگاه‌های احساساتی مانند "ساختارهای حزب ترمزها را می‌کشند"، است.» (۳۲)

در نتیجه، گلاسنوست کوششی جهت «رهائی مردم» بود، جایی که در آن مردم به عنوان افرادی تعریف می‌شدند که بدون شک پشتیبان پرسترویکا بودند. در درجه اول حمایت مستمر از پرسترویکا در خارج از رهبری حزب، به ویژه در

میان احیاء کنندگان سرمایه‌داری، ناسیونالیست‌های ضدشوروی همه‌فن‌حریف رنگارنگ، بخش‌هایی از روشنفکران، و نسل جدیدی از سرمایه‌داران و مدیران کوچکی یافت می‌شد که نمی‌توانستند منتظر بمانند تا به ثروت‌مندان کثیفی تبدیل شوند.

ادامه دارد